

بیش از اعمال غیرقانونی حزب کارگران و از نتایج انتخابات  
بیش از درگیریهای جنگی وحشت زده شدند. در اینجا همچنین شرایط  
مبارزه اساساً تغییر کرده بود، نبرد پیشکل قدیمی آن یعنی نبرد  
خیابانی و سنگر بندی که تا سال ۱۸۴۸ شیوهٔ متداول بود به میزان  
قابل توجهی منسوخ شده بود. برای رفع هرگونه ابهامی باید  
اذعان داشت که پیروزی واقعی یک قیام بر ارتش در جنگ خیابانی  
بعنوان پیروزی یک ارتش بر ارتش دیگری از استثنا نادر  
است و قیام کنندگان بندرت روی آن حساب میکنند...

انگلس سپس با ذکر پیشرفتهای تکنیکهای نظامی، سلاحهای  
نوین و تغییراتی که به نفع ارتش روی داده است و ذکر شرایط  
مبارزه طبقاتی در قیاس با ۱۸۴۸ به این نتیجه میرسد که:  
... زمان حملات غافلگیرکننده و انقلاباتی که توسط  
اقلیتی آگاه بر اساس توده های ناآگاه به پیش برده میشد سپری  
گشته است... (مقدمه انگلس بر "مبارزه طبقاتی در فرانسه"  
ترجمه فارسی).

اپورتونیستها این گفتار انگلس و آنچه را که در مورد آگاه  
کردن توده ها گفته بود دستاویز قرار داده و اعمال قهر انقلابی و  
مبارزه مسلحانه را بطور کلی رد کردند، اگرچه انگلس در همین اثر  
خود می نویسد "آیا این بدان معناست که در آینده مبارزات خیابانی  
هیچ نقشی بازی نمیکند؟ مطمئناً خیر، این فقط بدان معناست  
که شرایط از سال ۱۸۴۸ به ضرر مبارزان و به نفع ارتش تغییر کرده  
اند. بنا بر این در آینده مبارزات خیابانی تنها موقعی پیروز  
خواهند بود که این نقیصه توسط عوامل دیگر جبران شود". با این  
وجود اپورتونیستهایی که در پی رد اشکال قهرآمیز مبارزه بودند  
به این جنبه از گفتار انگلس توجهی نداشتند، از این رو مبارزه  
ای حاد بین مارکسیستهای انقلابی و اپورتونیستها بر سر اشکال  
قهرآمیز مبارزه در گرفت. انقلاب ۱۹۰۵ روسیه با تنوع اشکال  
مبارزاتی و تاکتیکهای متعددی که بکار گرفته شد، عصر نوینی را  
در عرصه مبارزه طبقاتی گشود. این انقلاب پاسخی بود به اپور-  
توننیستهایی که در دتاکتیک باریگادرا از سوی انگلس در شکل خاص  
و شرایط مشخص آن دستاویز اپورتونیسم خود قرار داده بودند.  
لنین در اثر خود "درسهای از قیام مسکو" درباره تاکتیکهای  
نوین باریگادواشکال سازمانی جدید چنین مینویسد:  
"سومین درس بزرگی که مسکو به ما داد مربوط به تاکتیک  
جنگی است، این حقیقت را انگلس جویده و در دهان مارکسیستها

گذاشت. تکنیک جنگی حالادیگرتکنیک نیمه اول قرن نوزدهم نیست، دستجمعی رفتن جلو توپخانه و دفاع از بارها با طپانچه سفاکت است و کاتوتسکی حق داشت وقتی نوشت پس از قیام مسکو دیگروهنگام آن رسیده است که در نتیجه گیری انگلس تجدید نظر شود. زیرا قیام مسکو تا کتیک با ریگادهای جدید را بوجود آورده است این تاکتیک جنگ پارتیزانی بود. (۱)

لنین در اثر خود "جنگ پارتیزانی" رابطه این شکل مبارزه را با اشکال دیگر مورد بررسی قرار میدهد و از شرایط خود ویژه ای که این شکل مبارزه را اجتناب ناپذیر ساخت سخن میگوید. او در "جنگ پارتیزانی" نوشت:

... یک مارکسیست نمیتواند بطور مطلق جنگ داخلی و یا جنگ پارتیزانی را که شکلی از جنگ داخلی است غیر عادی بنا مد و معتقد باشد که در هر شرایطی این جنگ دارای تاثیر بد روحی است. (۲). این پاسخ لنین بود به کسانی که تغییر موقعیت اجتماعی و تنوع اشکال مبارزاتی را درک نمیکنند و تنها به تقلید اشکالی از مبارزه میپردازند و اشکال مبارزه را محدود میکنند. بهر حال، آنچه که لنین در مورد جنگ پارتیزانی مطرح کرد تا به امروز نیز در عرصه تئوری و پراتیک مجادلات متعددی را برانگیخته است که غالباً ناشی از عدم درک آموزشهای لنین است. گرچه لنین جنگ پارتیزانی را در شرایط روسیه بعنوان شکل عمده مبارزه نمیپذیرد، اما در نوشتههای خود همیشه بر موقعیت مشخص تکیه دارد. با این وجود عدم درک واقعی گفتههای لنین باعث شده است که عده ای جنگ پارتیزانی و جنگ دراز مدت توده ای را بعنوان شکلی از اشکال مبارزه رد کنند و بدون توجه به موقعیت اقتصادی - اجتماعی و سیاسی یک کشور و ساخت طبقاتی آن در پی تکرار الگو و ارقیام سریع و عمومی و یا اشکال شناخته شده مبارزه برآیند. تجربه جنگ دراز مدت توده ای و جنگ پارتیزانی در چین یعنی در کشوری که اکثریت عظیم آن را دهقانان تشکیل میدادند و دارای سنتها و اشکال مبارزه خود ویژه بود، مرحله تازه ای بود در ارائه تئوری و عملکرد جنگ پارتیزانی. در چین نیز جریانهای وجود داشت که بدون توجه به وضعیت مشخص چین در پی تکرار تجربه جنگ انقلابی در روسیه بودند و گماتیسما بین گروه باعث شکست

۱- لنین - درسهای از قیام مسکو.

۲- لنین - جنگ پارتیزانی.

کشاندن جنبش در مراحل اولیه آن شد. ما نوتسه دون در اثر خود "مسائل استراتژی در جنگ انقلابی چین" نظرات تا درست کسانی را که تنها به تجربه جنگ انقلابی در روسیه توجه داشتند و میخواستند بطور مکانیکی آنرا در شرایط چین نیز بکار بندند، رد میکنند. کاربرد درست شکل ویژه مبارزه مسلحانه در چین که سرانجام به پیروزی منجر شدنشان داد که نمیتوان بدون توجه به شرایط اجتماعی مشخص، شکلی از اشکال مبارزه را بکار برد. از این رو در چین پیروزی توده ها نه در یک قیام بدانگونه که در روسیه پیش آمده بود بلکه در طی یک مبارزه مسلحانه در از مدت صورت گرفت. شرایط خاص ویتنام اشکال خاص سازماندهی و مبارزه مسلحانه را ضرورت ساخت. در آنجا واحدهای پراکنده پارتیزانی تحت رهبری حزب به واحدهای تبلیغ مسلح تکامل یافت و سپس یک قیام سراسری در اوت ۱۹۴۵ صورت گرفت. این ویژگی ویتنام بود که فعالیتهای پراکنده گروههای پارتیزانی که از مدتها قبل از قیام عمومی صورت می گرفت و سپس تشکیل واحدهای تبلیغ مسلحانه قبل از قیام با یک قیام عمومی در اوت ۴۵ به نتیجه رسید. تجربیای تبعیدی ویتنام در جنوب بویژه در زمینه تبلیغ مسلحانه که ما در فصل تبلیغ مسلحانه به آن خواهیم پرداخت نشان داد که رزمندگان ویتنام و نیروهای پیش آهنگ در پاره ای از مناطقی که توده های مردم مرعوب حاکمیت موجودند، برای فراهم کردن زمینه های مناسب جهت فعالیت سیاسی و ایجاد جو مناسب به تاکتیک مسلحانه بر علیه دشمن متوسل شدند. در کوبا نشان داده شد که در شرایط مناسبه در شرایطی که اعتلای انقلابی وجود دارد، تبلیغ مسلحانه و توسل به تاکتیک مسلحانه از سوی عناصر پیشرو میتواند نقش موثری در جهت سازماندهی و تشکیل توده ها و آغاز جنگ توده ای بازی کند. در اینجا لازم است بخاطر اهمیت انقلاب کوبا، تا شیر آن برجا معه ما و نیز تحریفات اپورتونیستی چپ و راست، در مورد انقلاب کوبا کمی در مورد آن بحث کنیم.

### انقلاب کوبا و تحریفات اپورتونیستی چپ و راست

اگر در ویتنام عملکرد واحدهای تبلیغ مسلحانه و تاکتیک تبلیغ مسلحانه، نه در خدمت سرنگونی بلاواسطه دشمن بلکه در خدمت پایه سازی سیاسی است و در جهت ایجاد زمینه و جو مساعد برای کار سیاسی و تشکیلاتی در میان توده ها است، در کوبا بلحاظ

اما دنی توده‌ها و بعثت وجودا عتلاى انقلابى عمل تبلیغ مسلحانه  
 همراه است با پیوستن سریع توده‌ها به مبارزه مسلحانه و توده‌ای  
 شدن آن. آنچه در کوبا بوقوع پیوست نه یک معجزه بود و نه اقتدا می  
 خارق العاده، انقلاب کوبا نیز از قوانین اساسی همه انقلابات  
 تبعیت کرده است و با اصول عام مارکسیستی هیچگونه مغایرتی  
 ندارد. تنها درک نادرست عده‌ای از مارکسیسم - لنینیسم و نا-  
 دیده گرفتن خلاقیت آن ممکن است انقلاب کوبا را نافی اصول  
 مارکسیسم - لنینیسم قلمداد کند. آنان که تنوع اشکال مبارزه و  
 پیدایش اشکال نوین مبارزه را در شرایط گوناگون و موقعیتهای  
 مشخص درک نمیکنند و همیشه بر اساس الگوهای ذهنی از پیش پرداخته  
 شده حرکت میکنند، دچار یک تضاد دلینحل میشوند و سرانجام برای  
 رهایی از این تناقض بعوض تبیین واقعی پروسه انقلاب کوبا  
 آنرا تحریف میکنند. پس از پیروزی انقلاب کوبا در پاره‌ای از کشورهای  
 بویژه آمریکای لاتین تلاش شده است که تجربه انقلاب کوبا را  
 (البته بشکل تحریف شده و با تبیینی غیر مارکسیستی که دبره از  
 آن ارائه میدهد) بدون توجه به شرایط خاص کوبا تکرار کنند. اما  
 همانگونه که میدانیم همه این تجربیات در عمل با شکست روبرو  
 شدند و نشان داده شد که انقلاب کوبا بشکل خود ویژه اش و بطور الگووار  
 هرگز تکرار نخواهد شد. تجربیات انقلاب کوبا بشکل ناقص آن در  
 شرایطی مورد پذیرش انقلابیون پاره‌ای از کشورهای قرار گرفت که  
 مبارزه بین دو خط مشی انقلابی و فرمیستی در کشورهای مختلف  
 به نهایت حدت خود رسیده بود. بویژه در بسیاری از کشورهای تحت  
 سلطه که مدتها سیاستهای فرمیستی احزاب اپورتونیست جنبش  
 را به شکست و ناکامی کشانده بود و در شرایط سرکوب پلیسی و  
 دیکتاتوری افسارگسیخته نظامی که ابتدائیترین حقوق توده‌ها  
 را سلب کرده بود و در نتیجه سیاستهای اپورتونیستی دیکر بی اعتبار  
 شده بود، تجربه انقلاب کوبا مورد قبول قرار میگردد. در آمریکای  
 لاتین بسیاری از نیروهای انقلابی را دیکال از احزاب کمونیست  
 بریدند و به مبارزه مسلحانه پیوستند. آنها در آغاز بدون آنکه  
 درکی درست از انقلاب کوبا و تجربه آن داشته باشند، در پی تکرار  
 الگووار آن برآمدند، در حالیکه جنبه‌های خاص و خود ویژه انقلاب  
 کوبا را که در تحت آن شرایط به پیروزی رسیدن می‌دیدند. مسئله  
 انقلاب کوبا بویژه هنگامی در معرض تحریفات اپورتونیستی قرار گرفت  
 که توسط دبره‌تئوریزه‌ها می‌در معرض تحریفات اپورتونیستی قرار گرفت  
 کوبا و تجربیات آنرا در نوشته خود منعکس ساخته بود، در تبیین

تئوریک آن دچا را انحرافات اساسی گردید، تا آنجائی که جنبه -  
 هائی از واقعیت انقلاب کوبا را بکلی تحریف نمود و حتی آن را  
 مغایر اصول مارکسیسم - لنینیسم قلمداد کرد، و انقلاب کوبا را  
 بشکل تحریف شده عام کرد و بصورت یک اصل برای بسیاری از کشورها  
 بویژه آمریکای لاتین درآورد، او به این نظریه "انحرافی رسید  
 که آنچه برای آینده قاطع و تعیین کننده است ایجاد هسته های  
 نظامی است و نه هسته های سیاسی و یا "با پیدایزدهسته" نظامی بسوی  
 جنبش سیاسی پیش رفت، ادامه "یک مبارزه مسلحانه که اساسا"  
 سیاسی است، لکن بطور خیلی استثنائی ممکن است که حرکت از یک  
 جنبش کاملاً سیاسی بطرف هسته "نظامی صورت گیرد." (۱) و این  
 منشاء یکی از انحرافات است که در آغاز بسیاری از سازمان های  
 چپ آمریکای لاتین مرتکب شدند، دبره بطور کلی امر نظامی را بر  
 امر سیاسی مقدم میدانند و این امر نتیجه اجتناب ناپذیر "کانون"  
 اوست، این کانون که دارای نقش نظامی است، برای حفظ موجود -  
 دیت خود زتوده جدا میماند و در نتیجه با شکست روبرو میشود، کانون  
 دبره میخواهد خود را به واقعیات سرسخت تحمیل کند، اما خود جبراً  
 مغلوب این واقعیات میگردد، نتیجه حتمی عدم انطباق کانون  
 با واقعیات منزوی شدن و سرانجام شکست آنست، دبره در بابتدال  
 کشیدن انقلاب کوبا و تئوریهای انقلاب تا آنجا پیش میرود که نه  
 تنها امر نظامی را بر امر سیاسی مقدم میداند و یک انقلابی را قبل  
 از هر چیزیک نظامی میدانند، بلکه عامل بیولوژیک را که نتیجه  
 منطقی نظامی گرائی اوست بعنوان یک عامل مهم وارد تئوری  
 انقلاب خود میکند و معیار انقلابی بودن را به سن و شرایط جسمانی  
 میکشاند، و این عامل را بهمان اندازه "ایمان و اعتقاد" با  
 اهمیت میداند، دبره اساساً "درک درستی از مبارزه طبقاتی ندارد  
 و از همین دیدگاه است که شهر را در برابر کوه و کوه را در برابر شهر  
 قرار میدهد، پرولتریزه شدن را در کوه و بورژوائیزه شدن را در شهر  
 می بیند، اما این کوه نیست که انسان را پرولتریزه میکند، بلکه  
 این حادثه ترین مبارزه طبقاتی در جهت منافع پرولتاریا است  
 که عادات، پس مانده ها و توهمات خرده بورژوازی را از بین میبرد  
 و عنصر ایدئولوژی پرولتری را تقویت میکند و این پرولتریزه  
 شدن هم در شهر و هم در روستا و هر جا که مبارزه طبقاتی است صورت  
 میگیرد، این دیدگاه جغرافیائی گرائی بجای مبارزه طبقاتی

نتیجه منطقی نظامی گرائی اوست. او نه برای تجربه انقلابی خلقها ارزش قائل است و نه به تئوری انقلابی بهائی میدهد. او تئوری و پراکتیک را از یکدیگر جدا میکند. هنگامی که دبره میگوید بهترین مربی ما رکیسم - لنینیسم دشمن است، او بطور کلی تئوری را کنار گذاشته است. بقول کلی سیلوا "اوباین گفتار میگوید که این اصل اساسی را که بدون تئوری انقلابی جنبش انقلابی وجود ندارد، از بین ببرد... برای دبره مبارزه بمعنای برداشتن تفنگ است. او از مبارزه سیاسی وایدئولوژیک صحبتی نمیکند." (۱)

در سراسر نوشته دبره آنچه که جلب توجه میکند امپریسم و فرمالیسم حاکم بر طرز تفکر اوست. فرمالیسم و بخصوص خود را در رابطه با حزب نشان میدهد، که معتقد است واحد چریکی نطفه حزب کمونیست است. بقول رفیق مومنی "اینکه دبره میگوید "چریک نطفه حزب است" روشن است که دبره در اینجا دچار فرمالیسم فلسفی شده یعنی صورت را بجای محتوا گرفته است. قانون عام مارکسیستی - لنینیستی چنین است که گروهها و سازمانهای سیاسی نطفه حزبند. دبره واقعیتی را در آمریکا لاتین دیده است و چون درک عمیقی از مارکسیسم - لنینیسم نداشته، بر مبنای صورت آن واقعیت چنین نتیجه گرفته که "چریک نطفه حزب است". در حالی که میبایست از آن واقعیت چنین نتیجه میگرفت: گروهها و سازمانهای مارکسیست - لنینیست انقلابی که بر اساس قوانین عام مارکسیسم - لنینیسم نطفه حزبند در شرایط خاص بسته به ضرورتهای تاریخی و اجتماعی - سیاسی میتوانند با یک شکل نظامی بخود بگیرند." (۲) اگر با زهم بخوانیم در مورد تزه های انحرافی دبره صحبت کنیم، بحث ما به درازا خواهد کشید. بدین لحاظ بحث در مورد دبره را به همین جا خاتمه میدهم و به بررسی تحریفات اپورتونیستی راست از انقلاب کوبا می پردازیم. زیرا که انقلاب کوبا به انحاء مختلف از سوی اپورتونیستهای راست و دگماتیستها مورد تحریف قرار گرفته است.

دگماتیستها انقلاب کوبا را نه بر اساس تحلیل واقعیات عینی، بلکه بر اساس ذهنیات والگوهای از پیش پرداخته شده خود تبیین میکنند. آنها ویژگیهای انقلاب کوبا را، آنهم ویژگی

۱ - اشتباهات تئوری کانون - کلی سیلوا .

۲ - پاسخبه فرصت طلبان - حمید مومنی .

های برجسته آن که اینهمه بحث انگیز بوده است نادیده میگیرند. اپورتونیسم را ست نیز میکوشد که یا با توسل به تئوری رویزیونیستی راه رشد غیر سرمایه داری انقلاب کوبا را تبیین کند و یا اینکه پیروزی انقلاب را نتیجه فعالیت های حزب رفرمیستی سوسیالیست خلق قلمداد کند.

واقعیت اینست که در کوبا انقلاب بدون رهبری حزب کمونیست و تنها با رهبری جنبش ۲۶ ژوئیه صورت گرفت. اما آثاری که تا کنون به نقد و بررسی انقلاب کوبا و مبارزه مسلحانه پرداخته اند به دو شکل آنرا تحریف نموده اند: گروه ها و سازمان های پروجینی انقلاب کوبا را از همان آغاز یک انقلاب خرده بورژوازی ارزیابی میکنند و طبیعی است که هیچ انقلابی با رهبری خرده بورژوازی نمیتواند به انقلاب سوسیالیستی و گذار به سوسیالیسم بیاورد. در نتیجه به اعتقاد آنها هنوز هم کوبا یک کشور سرمایه داری است. نمونه دیگر آن توسل به تئوری رویزیونیستی راه رشد غیر سرمایه داری است که اپورتونیست های توده ای برای تبیین انقلاب کوبا بدان متوسل میشوند. یک نمونه کامل تحریف و بهانه بداندال کشیدن انقلاب کوبا را "راه کارگر" ارائه داده است. بدین لحاظ لازم است که نظر آنها را در مورد انقلاب کوبا تا حدودی بررسی کنیم. در کتاب "تئوری پیشاهنگ" میخوانیم: "... بنا بر این روش - فکران خرده بورژوازی را دیکال که بواسطه سرکوب رژیم وابسته به یانکی هر روز هم را دیکال تر میشوند، رهبری جنبش را به دست میگیرند و چون یک جنبش غیر کمونیستی است، عکس العمل خیلی شدیداً ز طرف طبقات میانی و طبقه حاکم را بر میآورد و حتی آمریکا نیز گمان ندارد که این رهبری بتواند به یک رهبری کمونیستی تبدیل شود. بنا بر این آمریکا لیسیمونوگرافش در داخل در عین حال که آنقدر دلواپس نیستند که جنبش را در نطفه خفند کنند، همه حماقت های تاکتیکی را در قبال این جنبش مرتکب میشوند، آنرا به شدت در فشار میگذارند، یعنی از یک طرف بختک و آزار بر سر آن فرود نمی آیند (مخصوصاً آمریکا در مراحل اولیه انقلاب اصلاً به فکر پیاده کردن نیرو در کوبا نمی افند...) از سوی دیگر با فشار لازم و کافی آنرا به راه دیکالیزه شدن را میدارد. رهبری جنبش که خصلت خرده بورژوازی را دیکال دارد، سرخست تبدیل به پیشاهنگ ارتکانیک کارگران شوروروستا میگرد و فشار آمریکا و موفقیت کوبا که هیچ راه میانی را نمیتواند تحمل بکند، حزب کمونیست کوبا را بوجود می آورد..." (ص ۷۱ - ملاحظاتی درباره تئوری پیشاهنگ)

(تا کیدا زماست)

راستی که ولتاریزه کردن یک انقلاب وسیعی توانین حاکم بر آن از این بهتر ممکن نیست. حماقتها و فشارهای آمریکاست که معجزه می آفرینند. گویا خرده بورژوازی رادیکال در اس جنین قرار میگیرد، فشار آمریکا آنرا ادیکا لیرد میکند، همین فشار باعث میشود که رهبری خرده بورژوازی جنین بفکر تشکیل حزب کمونیست و ساختن سوسیالیسم بیفتد. پس میتوانیم یک نتیجه گیری بسیار جالب بکنیم و آنرا بعنوان یک تئوری نو ظهور وارد کنجینه مارکسیسم - لنینیسم کنیم: حماقتها و فشارهای امپریالیسم به انقلاب سوسیالیستی شکل میدهد، و خرده بورژوازی رادیکال جا معد را بدست استقرار سوسیالیسم پیش میبرد. واقعاً که انقلاب کوبا را چه خوب تئوریزه کرده اند. دبره با یدایندوستان را به استادی قبول کند. اما یک مسئله بسیار حائز اهمیت در این استدلال وجود دارد و آن پذیرش تئوری روسیویستی را در تدعیر سرمایه داری تکامل است.

بهر است این دوستان در مورد رهبری انقلاب، پروسه تشکیل حزب طبقه کارگر، و اهداف انقلاب به مصالحه رفیق کاسترو با خیرکار هفتدایه کمونیست مراجع کنیدا حناق انقلاب کوبا را بهتر درک کنند.

اما واقعیت انقلاب کوبا چیست؟

انقلاب کوبا در شرایطی آغاز کردید که در کوبا اعلای انقلابی حاکم بود، جنبشهای توده ای پراکنده ای در همه جا بحکم میجورد. توده های مردم بویژه توده های روستایی از نظر اقتصادی در وضعیت بسیار بدی بسر میبردند، در بین مردم زمینه های لازم برای بر-دانش سلاح وجود داشت، اما تمام احزاب و سازمانهای یوزسیون از جمله حزب اپورتونیستی سوسیالیست خلق در امر تسلیم بودها و آغاز یک جنگ مسلحانه مرددونا توان بودند. اگر چه هنوز موقعیت انقلابی بشکل کلاسیک پدیدنیا مده بود، اما اعلای انقلابی به سرعت بسوی یک موقعیت انقلابی پیش میرفت، و پیشا هنک انقلابی می توانست این پروسه را تسریع کند. در همین شرایطی یک گروه منسجم از انقلابیون حرفه ای توانست به انکای وضعیت مناسب موجود و حداقل تجربه سازمانی و آمادگی توده ای، از طریق تبلیغ مسلحانه توده ها را حول محور مبارزه مسلحانه در یک جنگ توده ای بسیج و متشکل سازد. در آن شرایط بحرانی، در حالیکه توده ها آمادگی مبارزه مسلحانه را داشتند، انقلابیون پیشا ز جنبش



چه باید میکردند؟ آیا به صرف نبود یک حزب طراز نوین طبقه کارگر با بدست روی دست میگذاشتند و منتظر ظهور معجزه‌ای میشدند؟ یا اینکه زورای واقعیات و شرایط جامعه‌شان در صد گذشتن از مراحل کلاسیک ایجاد حزب برمی آمدند؟ پاسخ عملی آنان نه آن و نه این بود. از میان قوانین عام انقلاب راه ورویه خاص منطبق با شرایط عینی جامعه‌شان را در پیش گرفتند و بجای نشستن در انتظار فرا هم آمدن همه شرایط لازم و کافی، در صد دیر آمدند پیشگامان طریقی یا سند فرا هم آورنده شرایط لازم و کافی، باید توده آماده را بسیج، متشکل و مسلح میکردند. باید قوانین خاص انقلاب و ویژگی‌ها و خصوصیات طرق و اسلوب تحقق بخشیدن به این حرکت خاص را در جریان حرکت بشناسند، بشکافند و بشناسانند. باید که ذهنیات خود را در بونه واقعیات عینی به آزمایش بگذارند. و در آن شرایط تاریخی راه مبارزه مسلحانه را به مثابه راه اساسی برگزینند. راهی که باید به مبارزه مسلحانه توده‌ای منتهی میشد. در نتیجه شیوه تبلیغ مسلحانه تاکتیک و ابزاری شد برای تسریع پروسه بسیج، تشکل و تسلیح توده‌ها؟ آنها برخلاف تحلیل نادرست و تصویر غلطی که دیرها از انقلاب کوبا به دست داد، نقش "موتور کوچک" برای به حرکت درآوردن "موتور بزرگ" را ایفا نکردند. چرا که اگر چنین بود علی‌الاصول می‌بایستی پس از آنکه "موتور بزرگ" به حرکت در آمد، دیگر "موتور کوچک" نقش و اثری نمی‌داشتند. دیرها با این دید مکانیکی و شیوه عمیقاً متافیزیکی نقش پیشاهنگان انقلاب کوبا را تا سطح هندل ماشین پائین آورد. حال آنکه واقعیت چیز دیگری بود. واقعیت این بود که این بزعم او "موتور کوچک" چیزی نبود جز دسته متشکل و آگاه‌یشتازی که هدفش نه انقلاب کردن بجای توده‌ها بلکه هدایت همه پتانسیلهای انقلابی درون جامعه بحران زده کوبا در جهت برانداختن رژیم مائیتستا و ایجاد شرایط مادی لازم به منظور گذار بسوی سوسیالیسم بود و دیدیم که علی‌رغم نظر دیرها این بزعم او "موتور کوچک" پس از حرکت در آمدن توده‌ها در جریان انقلاب و حتی پس از پیروزی آن نیز به مثابه توریته انقلاب باقی ماند. چرا که این پیشاهنگان واقعی انقلاب نه جدا و منفک از توده‌ها و نه در صفای آنها که با آنها و در پیش آنها حرکت کردند، راه گشودند، راه نمودند و در جریان انقلاب از جانب توده‌ها به مثابه رهبران با توریته پذیرفته شدند. بدین طریق پیشگامان انقلابی با شناخت وضعیت بحرابی، درک آمادگی توده‌ها ارائه یک برنامه انقلابی و شرکت در مبارزه واقعی مردم در

پروسه‌ای کوتاه به‌یشتا هنگ ارگانیک و واقعی توده‌های مردم تبدیل شدند. و همین سازمان سیاسی انقلابیون حرفه‌ای (جنبش ۲۶ ژوئیه) نطفه آن حزبی است که بعداً "بعنوان حزب کمونیست کوبا بوجود آمد. اما یک مسئله را باید در نظر داشت و نباید پروسه تبدیل شدن به‌یشتا هنگ ارگانیک و واقعی و نیز توده‌ای شدن مبارزه مسلحانه را ساده کنیم. باید در نظر داشت که تا مدتی نیروهای انقلابی تنها بصورت یک گروه پارتیزان تحت رهبری فیدل پیوسته در حالت خانه بدوشی بسر میبردند و تبلیغ مسلحانه در این مرحله نقش حساسی ایفا کرد. گرچه دهقانان نسبت به پارتیزانها تا حدودی سمپاتی داشتند، اما هنوز به آنها اعتماد نداشتند و یک رابطه مستقیم و مادی بین آنها وجود نداشت. بخصوص این امر با تهدید دهقانان از سوی ارتش بهم بافته شده بود. "به تدریج بهمان اندازه که روستائیان دریافتند پارتیزانها شکست ناپذیرند و جنگ طولانی خواهد بود، رفتاری منطقی در پیش گرفتند و به مثابه رزمنده فعالان به قوای ما پیوستند." (۱) در این میان آنچه که بویژه در مورد انقلاب کوبا غالباً از سوی پاره‌ای از نیروها فراموش میشود و "چه در خاطرات خود به آن اشاره میکند، همزمانی آغاز مبارزه مسلحانه در روستا با حرکات توده‌ای در شهرهاست. اعتصابات، تظاهرات، قیامهای محلی، و شورشهای نظامی در این فاصله بد وقوع پیوست و این خود بیان کننده رابطه نزدیک بین مبارزه در روستا و مبارزه در شهر است.

مسئله دیگری که باید به آن توجه داشت تنوع اشکال مبارزه و تلفیق آنها بود. گرچه شکل عمده مبارزه تا مرحله‌ای جنبش پارتیزانی بود، اما تنها تبلیغ مسلحانه و عملیات پارتیزانی از سوی انقلابیون صورت نمیگرفت بلکه اشکال مختلف مبارزه بد خدمت گرفته میشد. در زمینه‌های تبلیغی و ترویجی و سازماندهی نیز فعالیت‌های وسیعی صورت گرفت. گذشته از فعالیت‌های جنبش ۲۶ ژوئیه در شهرها، نشریه کوبای آزاد و وظیفه تبلیغی و ترویجی مهمی را انجام میداد. و همراه با دومین سال مبارزه مسلحانه، این وظیفه در سطحی بسیار وسیع‌تر و منظم‌تر به عهده فرستاده‌ها بود. شی‌گذاشته شد. در اینجا فرصت آن نیست که بیش از این در مورد انقلاب کوبا و نفاط گرهی آن بحث کنیم. ما از اینجهت بیشتر به بررسی انقلاب کوبا و بویژه تره‌های دیره‌پرده اکتیم تا پاسخ قطعی و صریح خود را در مورد مسئله کوبا ارائه داده‌باشیم زیرا منتقدین

۱- خاطرات جنگ‌های رهائی بخش کوبا - چه‌کوارا .

سازمان همیشه به سراغ تزه‌های دبره و نوشته رفیق احمدزاده  
 می‌روند و تمامی تئوری و پراکتیک چندساله سازمان را از این  
 زاویه ارزیابی میکنند. حال آنکه از همان آغاز با نظریات دبره  
 در درون سازمان برخوردی انتقادی صورت گرفت و رفیق احمد-  
 زاده نیز علیرغم پذیرش جنبه‌هایی از نظریات انحرافی دبره،  
 بویژه در رابطه با "موتور کوچک"، "موتور بزرگ" و "آغاز قیام"  
 با آمپریسم و فرمالیسم و نیز کانون او برخوردی انتقادی داشت.  
 بویژه سازمان بعداً با نظرات رفیق احمدزاده نیز برخورد نمود  
 و این را در آثار تئوریک سازمان پس از سال ۵۲ و بویژه نظرات  
 رفیق جزئی می‌بینیم. از آنجائی که نظرات رفیق احمدزاده در مورد  
 انقلاب کوبا و تزه‌های دبره مورد بررسی و نقدهای متعدد قرار گرفته  
 است، بنابراین ما دیگر به این مسئله نمی‌پردازیم. اکنون که  
 تجربه انقلاب کوبا و نقش تبلیغ مسلحانه با زگوشت، لازم است با  
 توجه به تجربیات تاریخی نقش تاکتیک مسلحانه و کاربرد آن را  
 از سوی پیشاهنگ در غیاب موقعیت انقلابی مورد بحث قرار دهیم،  
 مسئله‌ای که بویژه در سالهای اخیر مورد مشاجره و اختلاف در جنبش  
 های کمونیستی بوده است. طرح مسئله بدین شکل است که آیا پیش  
 آهنگ تحت شرایطی در غیاب موقعیت انقلابی حق دارد تاکتیک  
 مسلحانه را با مضمون تبلیغی و... بکار گیرد؟ عده‌ای برای این  
 اعتقادند که پیشاهنگ تنها در شرایطی حق دارد تاکتیک مسلحانه  
 را اتخاذ کند که بحران انقلابی زرف آنیم به شکل کلاسیک آن  
 پدید آمده باشد. این افراد به ساخت انتقادی - اجتماعی و سیاسی  
 کشورهای، ساخت طبقاتی، اسکال محلی مبارزه مسلحانه، مضمون  
 تاکتیکهای مسلحانه، تفاوت قیام سربر و عمومی و جهت درازمدت  
 بوده‌ای، سننهای مبارزاتی، ویژگیهای تاریخی فرهنگی و ملی  
 روحی ندارند و این عده، برخورد دکماسیسی آنها با علت سده  
 است که در بسیاری از موارد رهبری جنبش را بدست خرد بورژوازی  
 سپارند، و وضعیت اینست که در پارهای از کشورهای بویژه کشورهای  
 آفریقای پیش از اینکه بحران انقلابی زرف پدید آید مبارزه  
 مسلحانه آغاز شده و هنگامیکه موقعیت انقلابی فرا رسد، بد بیروزی  
 رسیده‌است. ما در اینجا به حد نمونه تاریخی اشاره میکنیم  
 یک نمونه تاریخی آن الحرائق است که حزب کمونیست بلژیک در  
 دکماسیسی خود نتوانست رهبری مبارزه را در دست گیرد. این  
 حزب در این لحظه موقعیت انقلابی کلاسیک سر میسر د و اسکال  
 سیاسی از مبارزه در آنجا پدید آمدن بود پدیدده حرکات آسار-

شیستی و تروریستی نگاه میکرد و به محکوم کردن عملیات نظامی انقلابیون پرداخت. بشیر حاجعلی یکی از رهبران حزب کمونیست الجزایر هنگامیکه اشتباهات حزب را در این مورد جمع‌بندی میکند به یک واقعیت جالب توجه اشاره میکند و آن برخورد مگانیکی با مسئله قیام و موقعیت انقلابی است. او می‌نویسد: "حزب کمونیست معتقد بود که آغاز جنگ رها ئی بخش درشوا مبر ۱۹۵۴ زودرس بود. زیرا شرایط برای قیام مسلحانه بد آنگونه که لنین فرموله کرده بود هنوز وجود نداشت. اما ما از یک سو فرا موش کرده بودیم شرایطی که لنین از آن صحبت میکند، در مورد کشورهای سرمایه‌داری کار-بردار و از سوی دیگر عملیات نظامی و یک قیام عمومی دو چیز متفاوت بود..." (۱). ما قبلاً به مسئله کوبا نیز اشاره کردیم و دیدیم که در آنجا نیز هنگامی که مبارزه مسلحانه آغاز شد هنوز نمی‌توان از یک موقعیت انقلابی کلاسیک سخن گفته بلکه تنها میتوان از اعتلای انقلابی سخن گفت که همراه با پیوستن توده‌ها به مبارزه به یک موقعیت انقلابی ارتقاء می‌یابد. نمونه‌های دیگری را نیز می‌توان در مبارزه مسلحانه خلق‌های آنکولا، گینه، موزامبیک و... مثال آورد که هنگامی که مبارزه مسلحانه آغاز گردید نمی‌توان گفت که ستیزها در موقعیت یک بحران انقلابی ژرف‌اند بلکه از اعتلای انقلابی میتوان سخن گفت و دعوت به قیام همراه با پیوستن توده‌ها در یک جنگ دراز مدت توده‌ای صورت می‌گیرد و در طی این پروسه اعتلای انقلابی نیز به موقعیت انقلابی ارتقاء می‌یابد. تجربیات خلق‌ها و جنبش‌های رها ئی بخش ملی همچنین نمونه‌های از کاربرد موفقیت آمیز تاکتیک مسلحانه با هدف تبلیغی در شرایطی که حتی اعتلای انقلابی حاکم نیست، به‌مانه‌نشان میدهد. در کشورهای تحت سلطه که توده‌های مردم ریزبارستم و استثماً رشید قرار دارند و دیکتاتوریهایی نظامی-فاشیستی هرگونه حرکت مسالمت آمیز مردم را سرکوب میکنند و ابتدائی ترین حقوق و آزادی‌ها و راه‌های مسالمت آمیز مبارزه سلب شده است، در صورت شرایط مناسب پیشا هنگام میتوانند تاکتیک مسلحانه را با مضمونی تبلیغی بکار گیرند. ما بعداً در بخش تبلیغ مسلحانه، در مورد ویسنا م سخن خواهیم گفت و نشان می‌دهیم که چگونه در شرایطی که توده‌ها مرعوب دشمن‌اند، تبلیغ مسلحانه در خدمت پایداری سیاسی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

۱- مارکسیسم و جنگ جریکی.

آمریکای لاتین نیز نمونه‌های متعددی از کار بست موفقیت آمیز تاکتیک مسلحانه را با سرشت تبلیغی به ما ارائه می‌دهد. یک نمونه از آن جنبش ساندینیست‌هاست که از مدت‌ها پیش، در غیاب موقعیت انقلابی تاکتیک مسلحانه را بکار گرفتند و همراه با پدید آمدن موقعیت انقلابی و توده‌ای شدن مبارزه مسلحانه به پیروزی رسیدند. نمونه دیگر آن که پس از نیکاراگوئه در آمریکای لاتین از اهمیت فوق العاده‌ای برخوردار است، نیروهای آزاییبخش خلق السالوادراست (FPL) که از روزا زحما بست وسیع توده‌ای برخوردار است. (FPL) در شرایطی مبارزه مسلحانه را با نقش محوری آن (Central-Axis) پذیرفت و تاکتیک مسلحانه را بکار گرفت که هنوز موقعیت انقلابی وجود نداشت و امروز در شرایطی که یک نیروی وسیع را بر علیه رژیم آل سالوادرا آغاز کرده است، در همان حال آماده تشکیل حزب طراز نوین طبقه کارگر است. نظریه اهمیت این تجربه، چگونگی شکل گیری (FPL) و نیز موقعیت آن، قسمتی از مباحثه اخیر دبیرکل نیروهای آزادیبخش خلق السالوادرا - فارابوندا مارتینی را با (MIR) در اینجا ذکر میکنیم. او در پاسخ به چگونگی تکامل تاریخی (FPL) و اشکال مبارزاتی و سازماندهی گذشته سرگزارده اند گفت: "اولین نقشه تکامل سازماندهی (۱۹۷۰) بسیار ساده بود. هسته اولیه فرماندهی نظامی مسلح را بوجود آورد... و جنگ چریکی شهری را به قصد گسترش به جنگ چریکی حاشیه شهر تدارک دید و انجام داد. مرحله دوم (۷۱-۷۲) ایجاد گروههای هوادار بود که کاراساسی آنها کار در میان توده‌ها بود... مرحله سوم (اوت و نوا مبر ۱۹۷۲) برای کسب هویت در میان توده‌ها سمت گیری کرد و مسئولیت عملیات نظامی خاصی را با انعکاس ملی و جهانی پیدا کرد گرفت... بین سالهای ۷۳ تا ۷۴ طرح کار در میان توده‌ها... ششصد یافت. نفوذ سازمان یافته FPL در میان بخش وسیعی از توده‌ها بخصوص پرولتاریای روستا و دهقانان فقیر و نیز در میان بخشهای طبقه کارگر شهری، کارگران کارخانه، دانشجویان، معلمان، زاهد- نشینان، کسبه کوچک و دیگران تحکیم و تقویت یافت است در همین ضمن چریکیها با یکا دو سיעتری در سطح ملی بدست آوردند، ضربات را بردشمن تشدید کردند، قدرت و موقعیتشان را افزایش دادند و مستقیماً "برزندگی سیاسی کشور را شکر گذاشته... مادر مرحله اول به ساختن حزب انقلابی طبقه کارگر بر پایه اصول لنینی سازماندهی هستیم. این وظیفه شکل و پیچیده، آن کار بست کند

توانائی ما را در امر رهبری خلق در شرایط کنونی مبارزه در تمام  
جبهه‌ها افزایش خواهد داد... " این تجربه و نمونه‌های دیگر به ما  
نشان می‌دهد که پیشا‌هنگ در تحت شرایطی میتوانند تاکتیک  
مسلحانه را در غیاب موقعیت انقلابی بکار گیرند و از نقش تبلیغی  
آن در جهت اهداف سیاسی و در خدمت شکل و آثاری توده‌ها استفاده  
کنند و این بهیچوجه به معنای دعوت توده‌ها به قیام نیست .

منظور ما از برخورد عام و تاریخی با مسئلهٔ قهر و اشکال مبارزه  
مسلحانه و نیز نقش تاکتیک مسلحانه در شرایط غیر قیامی این بود  
که با توجه به تجربیات جهانی در این مورد به ارزیابی نقش  
تاکتیک تبلیغ مسلحانه در گذشته بپردازیم

## ۲- شرایط و زمینه‌های عینی که تبلیغ مسلحانه را امری ضروری ساخت

اسلوب دیا لکتیکی بررسی پدیده‌ها حکم میکند که هر پدیده - ای را در بطن شرایط محیطی بر آن، در پیوند و ارتباط و تا شیء - مقابل با سایر پدیده‌ها بررسی کنیم. هر پدیده‌ای محصول شرایط خاص و نتیجه اجتناب‌ناپذیر ضرورت‌هایی است که آنرا پدید می‌آورد. بنا بر این بررسی مجرد یک پدیده بدون توجه به شرایط زمانی و مکانی و به عبارتی شرایط تاریخی - مشخص پیدایش و رشد آن، بدون توجه به پیرویه تکاملی آن و بدون در نظر گرفتن مجموعه روابط و پیوندهای آن و تفاوتهای که تکامل این پدیده محصول اجتناب‌ناپذیر آنست، به معنای طرفدار اسلوب دیا لکتیکی و توسل به اسلوب متافیزیکی بررسی پدیده‌هاست. در این میان برای بازشناسی و ارزیابی تاکتیک تبلیغ مسلحانه که از سوی سازمان ما برای یک دوره معین بکار گرفته شد، باید به شرایط خاص تاریخی رجوع کرد و آنرا در چشم‌انداز و اوضاع تاریخی جنبش در شرایط مشخص نگرینست.

متافیزیسی‌های ما که گویا به رد تاکتیک تبلیغ مسلحانه دست یافته‌اند و از این زاویه بقول خودشان بر کل تئوری و پراکتیک گذشته سازمان خط بطلان کشیده‌اند، بدون توجه به موقعیت مشخص جنبش و بدون توجه به مجموعه شرایط حاکم در آن زمان تلاش میکنند که ریشه و علل کاربرد تاکتیک تبلیغ مسلحانه را در خارج از شرایط عینی حاکم بر جامعه و جنبش جستجو کنند. فی‌المثل آنرا به انقلاب کوبا، الجزایر، ویتنام، فلسطین و... منتسب میکنند و معتقدند که بهر حال آنچه که رخ داده میتوانست پدید نیاید و در عوض به قول خوشان مشی راستین پرولتری (بخوان اپورتونیس‌مراست) بر جنبش غالب گردد.

عده‌ای دیگر نیز که از تبیین تئوریک تبلیغ مسلحانه عاجز مانده‌اند و حتی چشمانشان را بر تجربیات پیروز ملت خائنه‌دار این زمینه بسته‌اند، با آن برخوردی "قدرت‌گرایانه" میکنند و برای این اعتقادند که این تنها راه باقی‌مانده بود که می‌بایستی طی شود. ناروشن‌شود که این نیز سرآبی بیش نیست. مثلاً راه‌کار تئوریک در تئوری پیشاهنگ، پس از اشاره به اختناق پلیسی و قوت گرفتن

دیکتاتوری می‌نویسد: "در شرایطی که در برابر شمر دیم، عملاً راه دیگری برای چپ‌نویس ایران برجای نمی‌ماند، تنها یک راه باقی بود و چپ‌انرا طی کرد و با لایحه فهمیده شد که آن نیز سراب بود" (خط‌کشی تا کیدازماست).

براستی که تبیین حکیمانانه‌ایست، ممکن است تاه شرایطی در یک جامعه پیش‌آید که هیچ‌راهی برای ادامه فعالیت نیروهای انقلابی وجود نداشته باشد مگر یک راه که آنهم به سراب ختم می‌شود. دیگر آنکه وقتی چنین شرایطی پیش می‌آید و نیروهای انقلابی تنها یک راه در برابر خود می‌بینند که آنهم به سراب ختم می‌شود، آنها ممکن است به دو طریق عمل کنند: یا آنکه هوشیاری انقلابی از خود نشان دهند و فریب سراب را نخورند و لاجرم چون هیچ راه دیگری هم نیست، همانطور در انتظا رمانند تا شاید دری به تخته بخورد و راهی باز شود و یا سراب خود بخود جایش را به ارض موعود بدهد. در این حالت ممکن است آنها را "اپورتونیستهای بی‌عمل" بخوانند ولی بهر حال اگر خدمتی به امر سازماندهی پرولتاریا و تشکیل توده‌ها نکرده باشند، ضربهای هم به آن نزده‌اند، طریق دیگر آن است که ساده‌دلانه فریب سراب را بخورند و قدم در راهی بگذارند که "تنها راه" است. در این حالت آنها "آوانتوریست"، "آنار-شیست" و "تروریست" هستند، و کسانی که از "هرگونه آلودگی به مارکسیسم‌عاری اند" نام خواهند گرفت.

بدینگونه است که ناتوانی در تحلیل پدیده‌ها، به چشم فرو پوشیدن بر پدیده‌ها منجر می‌شود. متافیزیک جایگزین دیالکتیک می‌شود و فالتالیزم جای ضرورت عینی تاریخی را می‌گیرد. متافیزیسین‌های ما که دشمنی خود را با مارکسیسم در انبوهی از جمله‌های پرآوازا مابدون مضمون می‌پوشانند، هرگز بخود زحمت بازنشری آن اوضاع تاریخی و آن شرایط مشخص را که تاکتیک تبلیغ مسلحانه را ضروری ساخت نمی‌دهند. نیک که بنگریم می‌بینیم که آنها دون کیشوت و آربا سلاح‌عبارات کلی، جمله‌پردا زیهای عام، به جنگ واقعیت مشخص می‌روند، آنها همانند یک انسان عامی هستند که میکوشد هر پدیده‌ای را به عاملی خارجی و اراده‌نیروئی سرنوشت‌ساز نسبت دهد.

متافیزیسین‌های ما که همیشه ساده‌ترین راه را بر می‌گزینند و از درک پیچیدگی پدیده‌های اجتماعی عاجزند، اساساً نمی‌توانند با اسلوبی دیالکتیکی پدیده‌ها را بررسی کنند و به تبیین علمی آنها بپردازند. از همین روست که در برخورد تئوریک با تبلیغ



مسلحانه نیز میکوشند با ذکر چند نقل قول و یک سری کلی با فسی خود را از شر این پدیده خلاص کنند. آنها امروز هم مانند یک طوطی به تکرار مقلدانه و مضحک همان جملات و کلماتی می‌پردازند که از همان آغاز موجودیت سازمان توسط فرمیستهای توده‌ای مطرح میشد. اینان بدون استدلال در مورد ضرورت یا عدم ضرورت، درستی یا نادرستی تاکتیک تبلیغ مسلحانه تنها احکامی پوچ و تو خالی صادر میکنند و به این گفتار توجه ندارند که "هرگونه کوششی در رد یا تأیید شکلی از مبارزه بدون توجه عمیق به موقعیت مشخص جنبش به معنای رها کردن چارچوب مارکسیسم است". (۱) امروز وقتیکه ما می‌بینیم این افراد بدون توجه به موقعیت مشخص تاریخی که تاکتیک تبلیغ مسلحانه از سوی نیروهای انقلابی بکار گرفته شد، حکم صادر میکنند، آیا بجا نیست که بگوئیم آنها حتی "الفینسای مارکسیسم" را درک نکرده‌اند. مارکسیست - لنینیست‌ها همیشه واقعیت‌های عینی و موقعیت‌های مشخص تاریخی را مدنظر دارند و بر اساس اصول عام به کار برد عام در شرایط خاص می‌پردازند. آنها هرگونه ذهنی‌گری، هرگونه پندار خرافی، توسل به فرمولهای بی‌جان و انتزاعی و از بر کردن نسخه‌های از پیش پیچیده شده را رد میکنند. فراموش نکنیم هشدار مکرر لنین را به کسانی که با از بر کردن و تکرار نقل قولها میخواهند به شرایط اقتصادی - اجتماعی و سیاسی مشخص پاسخگویند. لنین مکرر گفتار مارکس و انگلس را در این باره که "نظریه ما یک دگم نیست بلکه راهنمای عمل است" به کمونیست‌ها گوشزد میکرد و میگفت "مارکس و انگلس همیشه این را میگفتند و بدرستی از بر کردن و تکرار صرف فرمولها را مسخره میکردند. فرمولهایی که در بهترین وضع میتوانند وظایف کلی را مشخص کنند. وظایفی که به دلیل شرایط اقتصادی و سیاسی مشخص هر دوره خاص روند تاریخی، الزاماً قابل تغییرند". (۲)

این شیوه تفکر دگماتیست‌ها و پیروان سبک کتابیست که میکوشند مارکسیسم - لنینیسم را به دکترین بی‌جان و بی‌روح تبدیل کنند. آنها بجای برخورد خلاق و زنده با مارکسیسم - لنینیسم، در کتابها به دنبال توجیحات و یافتن نقل قولها و تکرار آنها می‌پردازند. آنها درک نمی‌کنند که مارکسیسم - لنینیسم آیه نیست بلکه راهنمایی است برای عمل انقلابی. کسانی که از درک شرایط

۱- جنگ پارتنی - لنین

۲- درباره تاکتیکها - لنین

مشخص تاریخی و تبیین تئوریک تبلیغ مسلحانه عا جز میمانند سعی میکنند با آوردن گفته‌های از بنیانگذاران کبیر سوسیالیسم علمی به تئوریهای ورشکسته خود لعابی بزنند و بقول خودشان اثبات کنند که تبلیغ مسلحانه با اصول عام مغایر است. به همین علت است که از تبیین تبلیغ مسلحانه بعنوان شکلی از اشکال تبلیغ که در شرایط خاص امری ضروری میگردد بازمیمانند، بناچار به رد مکانیکی آن میپردازند و سرانجام کلماتی نظیر "نارودنیک"، "آنا رشیست"، "تروریست"، "ایده آلیست"، "خرده بورژوا"، "ماجرای جو" را چاشنی با صلاح تحلیلهای خود میکنند و بدین طریق خود را خلاص میکنند. اما بقول لنین آنها درک نمیکنند که "این احکام و دشنامها بهیچوجه قادر نخواهد بود، پدیده‌ای را که بعقل اقتصاد دیو سیاسی بوجود آمده از بین ببرد" (۱).

ما با توجه به تعالیم لنین نه تنها با یدبا اسلوبی دیالکتیکی ضرورت عینی و مشخص کاربرد تاکتیک مسلحانه را در ایران مورد بررسی قرار دهیم بلکه نیاز به یک تحلیل تاریخی-اجتماعی مشخص از پروسه فعالیت گذشته سازمان داریم تا بتوانیم جنبه‌های مثبت و منفی آنرا بدرستی ارزیابی کنیم. بدین لحاظ در آغاز با ید ضرورت تبلیغ مسلحانه را در یابیم. یعنی همچنان که ضرورت را با یداز میان انبوه تصادفات بازشناخت، با یداز میان مجموعه کمیبودها، نارسائیه‌ها و اشتباهات و... که محصول یک دوره از حیات جنبش نوین کمونیستی ایران است، ضرورت تبلیغ مسلحانه را بازشناخت. برای این منظور پیش از همه با ید شرایط و زمینه‌های عینی اتخاذ تاکتیک تبلیغ مسلحانه را بررسی کرد. در این رابطه شرایط اقتصادی-اجتماعی و سیاسی حاکم بر جامعه، موقعیت جنبش توده‌ای، موقعیت هیات حاکمه، سیستم سیاسی حاکم، نقش دیکتاتوری بعنوان عامل بازدارنده، تاثیر آن بر شکل و آگاهی توده‌ها، برجانبشهای خود بخودی و تاکتیکهای پیشا هنگ، تاثیر شکستها و سرکوبهای پی در پی بر روحیه و مبارزات توده‌ها، موقعیت و نقش پیشا هنگ و وظایف آن و اولویت مبارزه سیاسی را مورد بحث قرار میدهیم.

سوالی که در برابر ما قرار دارد اینست که اولاً "توسل به شیوه‌های قهرآمیز مبارزه، تاکتیک تبلیغ مسلحانه و کاربرد آن چه ضرورتی داشت؟ چرا پیشا هنگ تنها از راههای مسالمت آمیز و تنها

به اشکال غیر مسلحانه تبلیغ نمی‌توانست وظایف خود را انجام دهد؟ آیا تبلیغ مسلحانه بعنوان شکلی از اشکال تبلیغ با اصول عام مارکسیستی مغایر است؟ پیش از آنکه به این مسائل بپردازیم ببینیم که اصولاً چه عواملی شکل مبارزه را تعیین میکنند؟ برخی صرفاً با یک تحلیل ساده از زیربنای جامعه و طبقات و اقشار بطور عام، قصد دارند شکل مبارزه را تعیین کنند. فی‌المثل "راه کارگر" از عامل "تاریخی-تولیدی" برای تبیین اشکال مبارزاتی استفاده مینماید. راه کارگر صرفاً به ذکر خصوصیات عمومی طبقه کارگر، دهقانان و خرده‌بورژوازی پرداخته و از آنجا اشکال مبارزه را تبیین مینماید. در واقع در اینجا برخورد تاریخی مشخص محوشده، طبقات و اقشار در جوامع گوناگون و در مراحل متفاوت تکامل تبدیل به یک سری "مقولات" عام میگرددند و از اینروست که اعمال قهر پیشاهنگ در فقدان شرایط ضروری انقلاب، بدون توجه به وضعیت مشخص تاریخی در هر صورت مردود شناخته میشود. چنین برخوردی در توضیح ضرورت اشکال معینی از مبارزه، ساده‌ترایانه و مبتذل بوده و راه‌های جنبش انقلابی کمونیستی نمی‌باشد. به نظر ما عمده‌ترین عواملی که در تعیین اشکال مبارزاتی مطرح می‌باشند (همانگونه که رفیق جزئی مطرح میکند) عبارتند از:

- (۱) موقعیت اجتماعی و اقتصادی و ترکیب طبقاتی جامعه و تعیین مسیری که جامعه می‌پیماید.
  - (۲) موقعیت اجتماعی-سیاسی جامعه که شامل تعیین تضاد عمده جامعه، شیوه اعمال حاکمیت طبقات حاکم و امپریالیسم، میزان قدرت و سازمان یافتگی رژیم، کمیت و کیفیت جریانها و سازمانهای مبارز خلق.
  - (۳) موقعیت روحی توده‌ها، میزان تحرک، جسارت و روحیه تعرضی آنها (ویا روحیه تسلیم و نومیدی آنها).
  - (۴) سنتها و اشکال مبارزاتی که مردم در گذشته تاریخی نسبتاً نزدیک در مبارزه با دشمن خود بکار بسته‌اند.
  - (۵) موقعیت سیاسی جهانی و منطقه‌ای، نحوه موازنه نیروها و عوامل مثبت و منفی برای جنبش و اشکالی که مبارزات خلقهای دور و نزدیک به خود گرفته‌اند و به درجاتی متفاوت مردم در جریان آنها قرار گرفته‌اند.
- البته باید توجه داشت که در تعیین اشکال مبارزاتی، عمدتاً عوامل روبنائی نقش تعیین کننده ایفا می‌نمایند. انجلس در

این مورد می نویسد :

"بر اساس درک مادی از تاریخ، عامل تعیین کننده نهایی در تاریخ عبارت است از تولید و تجدید تولید زندگی واقعی، نه ماركس و نه من هیچگاه چیزی بیش از این ادعا نکرده ایم. لذا اگر کسی این مطلب را تغییر داده و بگوید که عامل اقتصادی تنها عامل است، موضوع را به یک عبارت بی معنی و مجرد و مسخره تبدیل کرده است وضع اقتصادی رپر بنا را تشکیل میدهد، اما عناصر گوناگون آنی از روبرنا - یعنی اشکال سیاسی مبارزات طبقاتی و نتایج آنها از قبیل تشکیلاتی که به دست طبقه فاتح بعد از یک نبرد پیروز مندانها تا سپس می گردند و غیره. همچنین اشکال حقوقی، و بخصوص انعکاسات تمام این مبارزات واقعی در مفروضات شرکت کنندگان، از نظریه های سیاسی، حقوقی و فلسفی و عقاید مذهبیه و تحول بعدی آنها به سیستمهای خشک و لایتغیر - همچنین تاثیرشان را بر روی مسیر مبارزات تاریخی اعمال میکنند و در بسیاری موارد بطور خاص شکل آنها را تعیین می نمایند." (۱)

ما با ذکر این مقدمات بحث اصلی خود را آغاز میکنیم. با رفرم ارضی در آغاز دهه ۴۰، و تغییراتی که در ساخت اقتصادی - اجتماعی جامعه صورت گرفت، مناسبات تولید سرمایه داری بر جامعه مسلط شد. این دگرگونی از یکسوی محصول تغییراتی در موازنه نیروها در سیستم جهانی سرمایه (به دلیل تشدید بحران اضافه تولید، صدور سرمایه و بحران در مناسبات استعماری کهنه...) و از سوی دیگر محصول بحران داخلی بود. مناسبات فئودالی بعنوان مناسبات مسلط بر افتادو جای آنرا مناسبات مسلط سرمایه داری گرفت. در یک کلام ساخت سرمایه داری وابسته پدید آمد. رفرم نمی توانست تا شیر خود را بر وضعیت اقتصادی - اجتماعی جامعه، روابط و تضادهای طبقاتی برجای نگذارد.

از آنجا که رفرم و تحولات همراه با آن، از همان آغاز تا شیر واحدی بر شرایط هستی و زندگی طبقات گوناگون نداشت، از سوی طبقات و اقشار مختلف و اکنشهای مختلفی را برانگیخت. رفرم باعث حل و یا تخفیف برخی از تضادهای تشدید برخی دیگر شد. فی المثل تضاد ارباب و رعیت را در کلیت آن حل کرد، تضاد های خرده بورژوازی سنتی و بعایای ضعیف بورژوازی ملی با

۱- نامه انگلس به ژوزف بلوخ، لندن ۲۲-۲۱ سپتامبر ۱۸۹۰.

سرمایه‌های بزرگ را تشدید کرد و در بقیه تضادها نیز تعدیلی پدید آورد. همراه با تسلط و گسترش مناسبات تولیدی سرمایه‌داری، صدور سرمایه‌های امپریالیستی به جا معهء ما شدت گرفت و سرمایه‌نذاریهایی عظیمی که در بخشهای مختلف اقتصاد صورت گرفت، رونقی نسبی را در اقتصاد پدید آورد. این تحولات و این رونق نسبی که در آغاز مستقیماً "بوزندگی کارگران و دهقانان تا شير ميگذاشت، اميدواريهائي را در اين كثيرالعهده‌ترين طبقات جامعه پديد آورد.

بنا بر این همراه با رفرم که در مجموع تعدیل تضادها را به همراه داشت، ما شاهد فروکش موج مبارزات و جنبشهای خودانگیخته توده‌ای هستیم. خرده‌بورژوازی سنتی که با یورش وسیع سرمایه‌های امپریالیستی و سلطه کمپرا دوریسم به واکنشی قهرآمیز دست زده بود، پس از سرکوب خونین ۱۵ خرداد و بی‌تفاوتی سیاسی طبقات زحمت‌کش دیگر در حالت رکود و خمود فرو رفت. وضعیت کارگران به گونه‌ای دیگر بود. علیرغم اینکه رفرم و تسلط مناسبات سرمایه‌داری از شدت استثمار کارگران نکاست بلکه بالعکس بر شدت استثمار افزود، اما به دو علت از حدت مبارزه آنها کاسته شد. نخست اینکه رفرم و رونق نسبی اقتصاد اميدواريهائي را در توده‌های کارگران پديد آورد و ثانياً نياشته شدن صفوف کارگران از دهقانانی که پس از رفرم بسوی شهرها سرازیر شده بودند، تا شير خود را بر ترکیب و کیفیت جنبش کارگری و سطح مبارزاتی آنها بر جای گذاشت. دهقانانی که به صفوف طبقه کارگری پیوستند و یا همچون تهیدستان شهری ارتش ذخیره کار را تشکیل میدادند، در سطح بسیار نا زلی از آگاهی طبقاتی و سنتهای مبارزاتی قرار داشتند. بنا بر این در مجموع کیفیت جنبش کارگری و سطح مبارزاتی آنها افت کرد و از حدت برخوردار تضادهای طبقاتی کاسته شد. بدین لحاظ می‌بینیم که پس از رفرم در اثر عوامل عینی و اقتصادی از شدت و حدت تضادهای طبقاتی کاسته شد و موج جنبشهای خودانگیخته توده‌ای فروکش کرد. اما از آنجا نیکه در جامعه ما تغییر و تحولات از طریق یک رفرم و در خدمت سلطه و غارت هر چه بیشتر امپریالیسم صورت گرفت، فشار و ستم دوگانه را بر توده‌ها افزود و تر کرد. استثمار هولناک کارگران، خانه‌خوابی خرده تولیدکنندگان در برابر سرمایه‌های بزرگ و خلاصه با رطقت فرسای زندگی توده‌ها مدام در جهت تشدید تضادها عمل میکرد. دهقانان زیر فشارهای متعدد مالی و سیاسی دولت و سرمایه‌های بزرگ بسرعت خانه‌خواب می شدند.

خرده بورژوازی سنتی در برابر تسلط و گسترش سرمایه های بزرگ به ورشکستگی و خانه خرابی سوق داده میشوند. کارگران به شدیدترین وجهی مورد استثمار قرار میگیرفتند. پروسه انباشت فقر و ثروت با سرعتی حیرت آورنده میگرد، هزینه های زندگی بسرعت در حال افزایش بود و تورم بشدت توده های مردم را تحت فشار قرار میداد. در چنین شرایطی با رشد تضادهای اجتماعی مدام بر نارضایتی توده ها افزوده میگشت. اما آنچه که از این بحث مورد نظر ماست این است که علیرغم تحولاتی که فرم پدید آورد و تعدیل تضادها در سالهای اولیه فرم، در آستانه سالهای ۵۰ ما شاهد تشدید دم افزون تضادها، ورشندنا رضایتی در میان توده های مردم هستیم. اما اگر چنین است و ما از تشدید تضادها و ورشندنا رضایتی مردم در آستانه سالهای ۵۰ سخن میگوئیم، پس چرا تجلی آنرا در گستردهی جنبشهای خودانگیخته توده های نمی یابیم؟ پاسخ به این مسئله مستلزم بررسی سیستم سیاسی حاکم بر جامعه است. برای پاسخ به این مسئله با یدروبنای سیاسی سرمایه داری وابسته، بویژه نقش دیکتاتوری تروریستی آشکارا در حفظ، بقا و تداوم سیستم سرمایه داری وابسته، مورد بررسی قرار دهیم.

اگر از یک سو در مراحل اولیه فرم، کاهش و فروکش موج مبارزات خودبخودی توده ها را با پیداشی از تاثیر فرم، رونق نسبی اقتصادی، تعدیل تضادها و امیدهائی که در توده ها پدید آمده بود، دانست. از سوی دیگر با پدیده مسئله ای توجه داشت که در مراحل بعد و با رشدنا رضایتی مردم بر حرکات و جنبشهای توده ای تا شیر قاطع داشته است.

اساساً "همراه با فرم، ما شاهد شکل گیری، استقرار و عملکرد یک دیکتاتوری متمرکز، همه جانبه و خشونت باری هستیم که به تدریج بر تمام شئون زندگی اجتماعی مسلط میشود. نقش دولت در یک اقتصاد وابسته در جهت تسریع گردش سرمایه ها، فراهم آوردن زمینه های مناسب و خالی از هرگونه مخالفت در جهت سرمایه گذاری های امپریالیستی و مساعد کردن زمینه برای صدور سرمایه های امپریالیستی، در اختیار گرفتن تمام شریانهای اصلی اقتصاد در جهت اهداف غارتگرانه و راهزنانه انحصارات و وابستگان داخلی آنها، انتقال بی مخاطره ارزشهای اضافی تولید شده، از میان برداشتن آزادیها و حقوق دموکراتیک در خدمت انجام وظایف مذکور، سرکوب هرگونه نارضایتی و اعتراض، بویژه سرکوب قهرآمیز نیروهای که از همان آغاز فرم و سلطه همه جانبه انحصارات

امپریالیستی و وابستگان داخلی آنها، تضادشان با سیستم تشدید شده بود (نظیر خرده بورژوازی سنتی)، سد کردن مبارزهء ضد امپریالیستی خلق، استثمای شدید و وحشیانه و نیز غارت امپریالیستی که ستم دوگانهای را به توده ها تحمیل میکرد... و خلاصه حفظ و استحکام سرمایه داری وابسته، نیاز به یک دیکتاتوری افسار گسیخته و بطور کلی یک روبنای سیاسی همراه با یک دستگاه نظامی - بوروکراتیک عظیم داشت، تا دولت حافظ مناسبات موجود بتواند با تکیه بر این دستگاه قهر و اجبار، دیکتاتوری خشونت بار بورژوازی وابسته به امپریالیسم را اعمال کند.

از این رو تغییرات اقتصادی - اجتماعی حاصله از فرم و استقرار سرمایه داری وابسته به دنبال خود آن روبنای سیاسی را پدید آورد و آن سلطهء طبقاتی را مستقر ساخت که بیش از پیش عملکردهای فاشیستی در آن نقش فائقه بدست آورد.

دیکتاتوری نظامی - فاشیستی شاه که با تحکیم موقعیست سرمایه های وابسته، دیگر بمثابه قدرت سیاسی نیرومندترین و ارتجاعی ترین بخش سرمایه های وابسته به امپریالیسم اختناق بی نظیری را اعمال مینمود، نه تنها بیانگر خصلت بی نهایت ارتجاعی حاکمیت سیاسی "الیگارشی مالی وابسته" و سلطهء امپریالیستی بود، بلکه در همان حال بیانگر حدت تضادهای موجود جامعه بود. از این رو اگر از یک سو پس از فرم، فروکش موج مبارزات توده های را باید در رابطه با موقعیت اقتصادی و تضادهای طبقاتی در نظر گرفت، از سوی دیگر این فروکش نتیجهء عملکردهای دیکتاتوری نظامی - فاشیستی حاکم بر ایران بود که میکوشید هرگونه تجلی نارضاییتی را که با سیستم موجود تعارض پیدا میکرد در نطفه خفه کند. مسئله های که در اینجا باید شکافته شود اینست که دیکتاتوری حاکم بر ایران را که در دوران خود به فاشیستی ترین شیوه ها بر علیه خلق متوسط میشد، چگونه باید ارزیابی کرد؟ نقش بازدارندهء آن تا چه حد بود؟ و تا شیر آنرا بر مبارزات مردم و عدم گستردگی جنبشهای خود بخودی روحیات توده ها، آگاهی و تشکل آنها چگونه باید ارزیابی کرد و خلاصه تا چه حد برای اتخاذ تاکتیکهای ما، بر اشکال سازمانی و مبارزاتی موثر بوده است؟ اگر چه همه به اعمال دیکتاتوری تروریستی و آشکار رژیم معترف هستند، اما ارزیابی واحدی از نقش آن در رابطه با مسائل طرح شده ندارند. پاسخ صحیح به این مسئله به درک درست ما از ماتریالیسم تاریخی، نقش عامل عینی و ذهنی، رابطهء زیربنا و روبنا، عوامل تعیین کنندهء شکل مبارزه، و نقش امپریالیسم

وسیستم وابستگی دارد. از غالب بحث‌های که در مورد رزیا بی‌نقش دیکتاتوری شاه و رابطه آن با عدم وجود جنبش‌های وسیع خودبخودی صورت گرفته است دو برداشت نادرست وجود دارد که قادر نیست رابطه‌های دیالکتیکی بین دیکتاتوری نظامی-فاشیستی رژیم شاه و کودتای خمودها کم‌برجنبش توده‌های برقرار نماید. در نتیجه در تحلیل‌ها و ارائه‌های مشی سیاسی دچار انحراف و لغزش‌های معین می‌گردند. نظریه اول عدم وجود جنبش‌های گسترده طبقه کارگر و توده‌های مردم را اساساً "نتیجه مستقیم اعمال دیکتاتوری تروریستی و آشکار رژیم میداند. چنین دیدگاهی عامل اقتصادی، بحران‌های اقتصادی سیستم و تضادهای ناشی از آنرا که علی‌الاصول عامل تعیین کننده در تحولات و جنبش‌های خودبخودی هستند، عمل‌آنادیده می‌گیرد و به عامل روبنائی یعنی دیکتاتوری نقش مطلق و بی‌بطور کلی تعیین کننده می‌دهد. این نظر علیرغم تشدید هرگونه بحران اقتصادی سیستم، برای این اعتقاد است که جنبش‌های خودبخودی همواره بصورت پراکنده و جرقه‌وار باقی میمانند.

نظریه انحرافی دیگر که در قطب مقابل نقطه نظر اول قرار دارد، انحرافی است که بویژه امروز را یج شده است. خلاصه این نظر چنین است: نه تنها عدم رشد جنبش‌های خودبخودی و گستردگی آنها به دلیل اعمال قهر فاشیستی و ضد انقلابی رژیم شاه نبود، بلکه درست برعکس، اگر این نوع اعمال قهر از جانب طبقات حاکمه میتوانست درجا مع بقا داشته باشد، خود ناشی از عدم رشد پتانسیل انقلابی در بین توده‌ها و رضایت آنها نسبت به شرایط مادی زندگی و در نتیجه عدم رشد تضادهای طبقاتی بوده است. حاملین این نظریه به عامل اقتصادی نقش مطلق و یکجانبه میدهند و نهایتاً به مواضع اگنومستی در می‌غلطند و ما تریا لیسما اقتصادی را بجای ما تریا لیسما تاریخی قرار میدهند. این دیدگاه همچنین از عدم درک سیستم اقتصادی-اجتماعی حاکم بر ایران، امپریالیسم، ماهیت فرمواشته‌گرفتن فرم‌با یک انقلاب ناشی میشود. این دیدگاه چه خود آگاه باشد و یا نباشد، در تحلیل نهائی فرم را به مثابه انقلاب از بالا در نظر می‌گیرد و بدین نتیجه نادرست میرسد که سالها لازم بود تا شکل‌گیری طبقاتی و رشدنا رضایتی و جنبش‌های خودبخودی در اشکال جدید ظاهر گردد. این درست نقطه مقابل نظر رفیق مسعود است که گذشت چندسالی را برای رشد وحدت‌ناشی تضادهای و ناراضی عمومی کافی میدانست. در یکی عامل روبنائی به عامل تعیین کننده بدل میشود و در دیگری برعکس عامل اقتصادی



و عدم رشد و وحدت تضادها و نارضایتی تا کیدیکجا نبه و مطلق‌ترایانه ای میشود، این هر دو دیدگاه اشتباه است. اگر آستانه سال ۵۰ را مبنای قضاوت خود قرار دهیم، با وجود آنکه نارضایتی نسبت به رژیم شاه مداوم در حال افزایش بود، در مقدمه یک بحران در اقتصاد ظاهر میشد، اما هنوز این نارضایتی تا بدان حد نرسیده بود که تساب تحمل را از توده‌ها گرفته و علیرغم هرگونه سرکوب، آنان را بسوی حرکت مستقل تاریخی سوق دهد. رفیق مسعود که عدم رشد و گسترش جنبشهای خودبخودی و حرکات اعتراضی توده‌ها را ناشی از دیکتاتوری افسارگسیخته برجایا مع میدانست و با دیدن جنبه‌های ازی واقعیت (عملکرد دیکتاتوری بمثابه عامل بازدارنده و ترمزکننده‌ای که هرگونه نارضایتی را بشدت سرکوب میکرد و ابتدائی‌ترین حقوق و آزادیهای مردم را سلب کرده بود) از توجه به جنبه دیگر واقعیت که همانا جنبه مهم‌تر آن بود (یعنی عدم رشد و وحدت کافی تضادها، لااقل به آن درجه که تساب تحمل را بکلی از توده‌ها سلب کرده باشد) با زمانده بود، به این نتیجه نادرست میرسد که شرایط عینی انقلاب فراهم است، اما آنچه که مانع نمود محسوس آن، و جنبشهای خودبخودی است همانا دیکتاتوری رژیم است، رفیق جزئی نظریات رفیق مسعود را در این رابطه مورد انتقاد قرار میدهم و می‌نویسد:

"به دنبال این استدلال گفته میشود که عدم وجود جنبشهای خودبخودی نه‌ناشم از وجود نا کافی تضادها، بلکه نتیجه سرکوب مداوم پلیس و ضعف عمل پیشاهنگ است... اساس این استدلال برسر این قضیه قرار گرفته است که دیکتاتوری رژیم، تبلیغات آن و ضعف تاریخی پیشاهنگ باعث شده که جنبشهای خودانگیخته توده‌های درجا معه ما بسیار نادر و کم‌وسعت باشد و آنجا که ظهور این جنبشها دال بر وجود موقعیت انقلابی است یعنی از نشانه‌های پیش در آمد انقلاب است به سبب عوامل یادشده نباید فقدان این جنبشها را به معنای فقدان موقعیت انقلابی تلقی کرد. ضعف ایسین استدلال در این مقدمات نهفته است..." (۱)

رفیق جزئی سپس زمینه‌های عینی عدم رشد جنبشهای خودبه‌خودی را ارزیابی میکند و مینویسد: "شرایط عینی، رکن اصلی از دسته عوامل موثر در حرکت و یا رکود جنبشهای انقلابی است. موقعیت نظام‌تولیدی و درجه رشد و تکامل آن نقش بنیادی در حرکت توده‌ها دارد. هنگامی که یک نظام‌تولیدی به دوران پایان

حکومت خود برسد و در آستانه نابودی قرار گیرد و از پاسخ گفتن به نیازهای اقتصادی و اجتماعی بازماند، تضادهای ناشی از آن از حالت همزیستی خارج شده و به حالت تعارض درمی آیند. این شیوه فرتوت و کهنه مستقیماً "در زندگی توده ها اثر گذاشته آنرا غیر قابل تحمل میسازد... اصلاحات ارضی و تحولات رفرفرمیستی اخیر برای پایان دادن به این تضادهای و در جهت نو کردن نظام موجود انجام گرفت... این تحولات گرچه به محرومیت توده ها خاتمه نداد و رژیم خشن تری را به توده ها تحمیل کرد، معذک پروسه رشید جامعه را تسریع کرد و روابط تولیدی تازه ای را جان نشین ساخت. با زتاب تحولات اخیر در ذهن توده ها امیدواریهائی پدید آورد. همچنین در زحمتکشان شهری این تحولات امیدواریهائی ایجاد کرد در شد نسبتاً سریع تولید صنعتی که بدنبال این تحولات نمایان شد، نارضائی چشمگیر دوره قبل از رفرفرم را موقتاً از بین برد یا تعدیل کرد. برای آنکه نارضائی تعدیل یافته مجدداً رشد کرده و به سطحی حتی بالاتر از سطح قبلی برسد، لازم بود سالهای گذار طی شود... (۱)

بنا بر این رفیق جزئی بدرستی نقش تعیین کننده عامل عینی را ارزیابی میکنند و بر آن تاکید دارند. اما او برخلاف کسانی که درکی دیالکتیکی از رابطه عین و ذهن، زیر بنا و روبنا و نقش آنها ندارند و تنها به یکی از دو جنبه بها میدهند، مطرح میکنند که عوامل ذهنی در کند کردن و یا تسریع عوامل عینی موثرند. "نقش دولت در اینجا، دیکتاتوری رژیم بعنوان یک عامل ذهنی در تکامل اجتماعی نباید از محاسبه روی شرایط عینی انقلاب حذف شود. رژیم دیکتاتوری عامل کند کننده و ارتجاعی در تکامل جامعه به معنی اخص در جلوگیری از رشد و تکامل آنتاگونیسم خلق با دشمن خود بشمار میرود و می تواند روی تکامل تضادهای اثر بگذارد و از عمق، حدت و شدت برخورد طرفین تضاد بکاهد و به سهم خود مانع بلوغ نهائی و برخورد وسیع و شدید تضاد گردد." (۲) و با زتاب کید میکنند که هنگامی که موقعیت انقلابی فرا رسیده باشد، عنصر ذهنی (دیکتاتوری طبقه حاکم) قادر نیست جلودار مبارزات توده ها شود، و برای انشاندادن این امر، نمونه بنگلادش را مطرح میکنند که علیرغم دیکتاتوری خشن ایوب خان، بر اثر فرا همگشتن موقعیت انقلابی، توده ها به خیابان ریختند و نه ماه سرکوب لازم بود تا شرایط عینی انقلاب بر...

اثر فراهم نبودن شرایط ذهنی فرونشینند. اینست یک درک درست از رابطه و تاثر متقابل عامل عینی و ذهنی و نقش آنها. بدین لحاظ می بینیم که تقدم و تعیین کنندگی عامل عینی هرگز بدین معنا نیست که نقش و تاثر عامل ذهنی را بر عامل عینی نادیده انگاریم. از همین روست که ما باید به تاثر مخرب و زیانبار دیکتاتوری متمرکز و عربیان برجانبشهای خودبخودی توده ها توجه کافی مبذول داریم. اگر در آستانه ۵۰ سالهای پنجاه بحران اقتصادی و سیاسی وحدت تضادهای طبقاتی هنوز به مرحله ای نرسیده بود که توده های جان برکف را علیه هرگونه سرکوب به حرکت وادارد و جنبشهای گسترده و سراسری آستانه ۵۰ قیام را پدید آورد، این بدان معنا نیست که رشد و وحدت این تضادها را در آستانه ۵۰ سالهای ۵۰ بکلی نادیده گرفت و با نگرشی اگنومستی نقش بازدارنده ۵۰ عامل دیکتاتوری را بر روی حرکات و جنبشهای خودانگیخته توده ای فراموش کرد. برخی از رفقای ما که درک درستی از رابطه عین و ذهن، زیربنا و روبنا، خودانگیختگی و آگاهی ندارند تصور میکنند که هرچه بیشتر به عامل عینی بها دهند، به همان اندازه مسئله اساسی فلسفه، و بطور کلی ما تریا لیسمدیا لکتیکی را بهتر درک کرده و اشتباهات رفیق احمدزاده را جبران کرده اند. این برداشت انحرافی امروز تا آنجا پیش رفته است که اگنومیسیم تا روپود این رفقا را فراگرفته است و در تمام حرکات و رفتار روزمره خود تبدیل به بنده مفلوک و دنیا لهرویی چون و چرا ی جنبش خوبخودی شده اند. این خطر نتیجه اجتنابنا پذیر خوردنا درست با تئوریهای گذشته سازمان است. این همان راهی است که خط ۳ پیمود و هنوز هم با اگنومیسیم ریشه دار ناشی از آن دست بگریبان است. بنا بر این اگر در آستانه ۵۰ قیام تضادها به مرحله ای از رشد و وحدت انفجارگونه خود رسیده بودند که کیفیت جدیدی را در مبارزه توده های مردم پدید آورند، باید به پیش شرط این تحول کیفی و رشد نا رضایتی در شرایط سالهای ۵۰ توجه داشت. حال مسئله را از جنبه دیگر بررسی کنیم. چرا رژیم شاه بویژه از اوخر دهه ۴۰ چهل به سببانه ترین شکلی حکومت میکرد؟ بسه فاشیستی ترین شیوه ها متوسل میشد؟ ابتدائی ترین حقوق و آزادیهای توده های مردم را سلب کرده بود و تنها زمانی تن به عقب نشینی داد که دیگر توده ها جان شان به لب رسیده بود و با طغیان عظیم خود آنرا به عقب نشینی واداشتند و سرانجام به گورش سپردند؟ آیا اینکه رژیم شاه به وحشیانه ترین شیوه های فاشیستی علیه خلق

متوسل میشد، به معنای شکست این رژیم در عرصه سیاسی و بی اعتباری آن نزد توده ها نبود؟ اگر جز این است چرا پس از فرم و بویژه سالهای ۵۰، مدا م دستگاہ ستم و اعمال قهر و اذیت انقلاب گسترده تر، پیچیده تر و تکامل یافته تر شد؟ آیا میتوان این را به چیزی جز تشدید تضادها و رشدنا رضایتی مردم از رژیم شاه نسبت داد؟ با یدبه یادداشت که تاریخ تمام نظامهای طبقاتی نشان میدهد که همراه با تشدید تضادهای طبقاتی است که مدا م دستگاہ سرکوب رشد میکند و اشکال و روشها و سازمان آن پیچیده تر و کامل تر میگردد. تقویت این دستگاہ همیشه شاخص تشدید تضادهاست. ما نمیدانیم که چگونه برخی از رفقای ما در حالی که نمیتوانند توسل رژیم به قهر و اذیت انقلابی عربیان علیه توده ها، تقویت مدا م و مابزار سرکوب علیه خلق سلب ابتدائی ترین حقوق و آزادیهای سیاسی مردم، و پنجاه انداختن دیکتاتوری آشکار بر همه شئون زندگی اجتماعی و سیاسی را منکر شوند، در همان حال حدت تضادها، رشدنا رضایتی و تاثیر دیکتاتوری را بر جنبشهای خودبخودی توده ها نادیده بگیرند. با اعتقاد ما یک چنین درکی به شکل که با شناسایی از عدم درک رابطه و تاثیر متقابل عامل عینی و ذهنی است. بنا بر این ارزیابی درست از عدم گستردگی جنبشهای خودبخودی در ایران مستلزم این است که نقش بازدارنده و سدکننده دیکتاتوری تروریستی و آشکار رژیم را بر جنبشهای خودبخودی بحساب آوریم. از این دیدگاه ما هنگامیکه به بررسی شرایط حاکم بر جنبش در آستانه سالهای ۵۰ می پردازیم، در همان حال که بر عدم رشد و تکامل نهائی تضادها یعنی تا سرحد انفجار که در آستانه قیام شاه آن بودیم، تاکید می کنیم. از نا رضایتی نسبی و تشدید تضادها سخن به میان می آوریم و از تاثیر دیکتاتوری بر عدم گستردگی جنبشهای خودبخودی سخن می گوئیم. در همین جا اضافه میکنیم، علیرغم استقلال نسبی روبنا، و علیرغم نقش کندکننده و بازدارنده دیکتاتوری، عامل ذهنی هیچگاه نمیتواند برای مدتی طولانی سد راه عامل عینی و ضرورتهای تاریخی باشد. دیکتاتوری عنان گسیخته حاکم بر جامعه ما نیز نمیتوانست، مدت مدیدی نقش ترمزکننده خود را ایفا کند. همان گونه که دیدیم دیکتاتوری نتوانست برای همیشه جلو حرکات جنبشها و اعتراضات توده ای را سد کند و عملکرد همان قوانین عینی وحدت بی سابقه تضادها، سرانجام توده های میلیونی را به حرکت درآورد و آنها را به حالت تعرض، علیه رژیم کشاند. همچنین شاهد بودیم که به علت همان فشارهای دیکتاتوری و فشارهای ناشی از

با زدارندگی آن، نارضایتی عمومی توده‌ها به شکل یک آتشفشان عظیم منفجر گردید.

حال که نقش با زدارندوسدکننده، دیکتاتور و تاثیر آن را بر جنبش‌های خودبخودی دریا فتیم، لازم است که تا ثیر مبارزات گذشته و سرکوب و شکست‌های پی‌درپی توده‌ها را بر روحیه و مسیر مبارزات بعدی آنها بررسی کنیم.

اصولاً سنت‌های مبارزاتی، شکست‌ها و پیروزی‌های توده‌های مردم از جمله عواملی هستند که بر روحیه مبارزاتی، رزمندگی، و بالنتیجه مسیر آتی مبارزات آنها تا ثیر می‌گذارد. بنا بر این لازم است که ما در اینجا به بررسی این مسئله بپردازیم که تا چه حد سرکوب‌ها و شکست‌های مداوم بر روحیه و انفعال سیاسی آنها تا ثیر گذارده بود؟

جنبش‌های توده‌ای که با انقلاب مشروطیت و پس از آن در شهرها و روستاها پدید آمد، با روی کار آمدن رضا خان و توسل به قهر همه جانبه یکی پس از دیگری سرکوب شد. توده‌های مردم پس از این شکست‌ها در حالت رکود و خمودوبی تفاوتی سیاسی قرار نگرفتند. با سرنگونی رضا خان و ایجاد شرایط مناسب یک دوران شکوفائی در مبارزات توده‌های مردم فرا رسید، اما این بار نیز مبارزات آنها با شکست روبه‌رو شد و با کودتای ۲۸ مرداد سرکوب شهرآ میسر توده‌ها آغا ز گردید. تا ثیر مخرب این شکست در روحیه توده‌ها بویژه از آن جهت بود که آنها نه در یک نبرد رویا روی با دشمن بلکه بدون نبرد این شکست را متحمل شدند. پس از آن سرکوب خونین توده‌های مردم در ۱۵ خرداد و سرکوب‌های پی‌درپی از جمله سرکوب کردستان، سرکوب قشقائیان، سرکوب هرگونه اعتراض و مبارزه، مسالمت‌آمیز توده‌ها، از جمله عواملی بودند که روحیه تعرضی توده‌ها را تضعیف کردند و بر طولانی شدن رکود سیاسی توده‌ها تا ثیر گذاردند. لنین در نوشته‌های مختلف خود حالات و روحیات توده‌ها را مورد بررسی قرار میدهد. عوامل مختلفی را که باعث روحیه یاس و سرخوردگی، تسلیم و رضا در توده‌ها میشود مورد ارزیابی قرار میدهد، و نقش پیشاهنگ را در جهت‌آزمیای بردن این روحیه خاطر نشان میسازد. در جا معاً ما، توجه به این مسئله را برای اولین بار در نوشته‌های رفقای بنیانگذار سازمان می‌بینیم. مثلاً رفیق پویان در "ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقا" این مسئله را مورد بررسی قرار میدهد. گرچه رفیق پویان در ارزیابی مطلق توانائی دشمن و مطلق ضعف توده‌ها دچار افراط میشود و از همان آغاز رفقای ما با

این مسئله بر خوردی جدی میکنند، اما او به یک واقعیت نیز در آن شرایط اشاره میکنند و آن همانا قدر قدرتی هیات حاکمه و تاثیرات مختلف عوامل ذهنی، از جمله شکستها و سرکوبها بر روحیات توده ها و تن دادن موقتی آنها به دیکتاتوری عریان و تروریستی رژیم است. البته آنچه را که رفیق پویان در رابطه با توانائی دشمن، وضع توده ها با زگو میکند، باید با توجه به شرایط عینی، درجه شدت تضادها، و نقش دیکتاتوری و سرکوب مداوم خلق ارزیابی کرد و حالت یاس، سر خوردگی، افسردگی و تسلیم و رضا را از این زاویه ارزیابی کرد. نه تنها درجا معهه ما بلکه در بسیاری موارد درجوا مع دیگر نیز جنبش خود بخودی توده ها در وضعیت قرار میگیرد که ما شا هداین حالت و روحیه توده ها هستیم. اما در جامعه ما عوامل متعددی در تشدید آن اثر گذاشتند. این همان حالتی از روحیات توده ها در دوران رکود جنبش است که لنین معتقد است که باید با آن به مبارزه ای جدی پرداخت. هنگامیکه لنین از قدرت مطلقه حکومت و تن دادن توده های مردم صحبت میکند و می نویسد:

"درست بهمانگونه که دهقانان به فقر نکبت با روبه ادامه

زندگی بدون غور در علل بدبختی خویش یا امکان از میان برداشتن آن خوگرده اند، روسی ساده نیز به قدرت مطلقه حکومت و به سرگردن، بدون این فکر که آیا حکومت با زهمقا در به حفظ قدرت خود سرانه خویش هست و به موازات آن اینکه آیا نیروهای برای فروپاشی نظام کهنه سیاسی وجود دارد یا خیر عادت کرده است." (همه جا تا کیدازماست)

(۱) و یادری ای دیگر می نویسد "گراگران اعتقاد دیرینه خود را به خلل ناپذیری نظامی که آنها را تحت ستم قرار میداد از دست میدادند و رفته رفته ضرورت مقاومت دسته جمعی را... نمی خواهم بگویم درک میکردند اما حس میکردند و اطاعت برده و ارازمقامات را مشخصا "به کنار می نهادند... آن حالت روحی توده ها را بیان میکنند که محصول مجموع شرایط اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و تاریخی است. اما آیا ارزیابی حرکات توده ها و حالات آنها از این زاویه بدان معناست که لنین به عا مل عینی کم بها داده و دچار روانشناسی کرائی شده است؟ خیر، آیا آنهائی که امروز ارزیابی و تحلیل رفقای ما را در گذشته از کودسیا سی جنبش و بررسی روحیات آنها که لازمه رهبری درست است، بی اعتبار میدادند و با تبختر فیلسوفانهای اعلام میکنند که مثلاً رفیق پویان

۱- "جلادان زمستوها و هانیبالهای لیبرال" - لنین.